



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمد كثير او الصلوة على من ارسله بالحق
ونذير او على اهل بيته الطاهرين الذين اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا اما بعد
عظمت جلالت حضرت امدت تعالی شأنه کبر و غرور و کبر
زود کسی پسندیده نیست چنانکه ذکر می بخشد عون الله
والذين آمنوا وما يخذعون الا انفسهم الام
ظاهر و صلی است عاوت الی برین جاری است هر که در شایسته و مناقب

بزرگان دین بفضولی حرت زند و آزاد برحق دیگران بکلفت بگردانند
 حضرت مقلب القلوب از صفت همین مناصب بخوبی مناسب نبض کرمیه
 و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبل زیر گلیم او را
 و فرمایید یکی از بندگان خویش لهام نماید تا به انقلاب اقوال
 خویش تجدید و تلخیص و افاش نموده به جزای کردارش رساند
نص اقبال و صدق انتقال کتاب تنفیس اعصاب
 ان الله جناب شاه عبدالعزیز صاحب دهلوی است که شتمبر
 همین ماهه بدیع و دشمال رود ابطال علمای کرام شبیه
 است با اینهمه بعضی از معتقدین شاه صاحب که باین بنده
 گنگار امیدوار رحمت حضرت باری سید یاض الحسن
 بن الحرم حید باقر علی التقوی البخاری غفر الله لهما معری و میر
 وار در و نری در ستایش بن مولف و مولف لاف زنیان
 نموده به راقم آتم گفت که نسخه کتابی است عدیم التقلیم جوای ندارد

و از همین راه بیشتر از علمای شیعه مره بعد ادنی از یک جواب میر
 ناشده جوابی دیگری آورد گفتیم مگر از جواب نظر بر حصول ثواب و
 رضای رب الارباب است و زنه این تحفه شاه صاحب در حقیقت
 قابل جواب نیست بلکه چون نسبت به دیگر کتب الهیست تماقت
 و تناقض و اختلاف و اضطراب درین کتاب بیش از پیش است میتوان
 گفت که تحفه خودش جواب خویش است گفت اگر این دعوی
 مطابق واقع است یکدو جا در تحفه ازین تماقت و تناقض نشان دهند
 و منت بجان نهند گفتیم حیث کفایت فرصت و ضیق وقت مانع
 از انتحاب بالاستیعاب آنست لکن تا هم بر رعایت اختصار یکی از اینها که
 می آرم و آنچه درین باب از تحفه می نگارم بحول و قوه الهی از تناقض
 صریح و تماقت قبیح بخوبی آگاهی دهد و سلسله مرج و ثنائی شما و امثال شما
 از هم باشد بلکه اگر روح پر فتوح شما بصاحب بکلمه هدایت
 بصضا عتبار خدات ایضا مشکلم شود عجب نباشد پس بنابر خاطر

این عزیز نیز بقرض تصدیق دعوی خود متیای انتخاب شد
 اما چون فرصت قلیل طبیعت علیل است زیاده ترغوض و تفصیل
 بکار نمی رود بلکه تیمنا و تبرکاً بعد چهارده معصومین بر چهار
 بیاض صاب تنه گفتار کرده میشود اگر هموس است همین قدر است
 و هرگاه در ذکر این اختلافات انقلاب تقریری نظیر شاهستان
 خود از تقریر پذیر ایشان اتفاق قفا و تسمیه بین و غیره منتسبه
 به تحفه منقلبه و ترتیب این انتخاب بطور سوال و جواب مناسب
 بین کاین اجرا حجب العجب است که تحفه خود سوال و خود جواب است
 و شد الحکم که این طلسم و نقش غریب که حرف بحرف پنج شکر و صورت
 تحریر گشت غایت لطفش انیکه در ماه ولادت با سادات
 مهر سیم رسالت نص فاطمه نبوت و نبالت صلی الله علیه و سلم
 یعنی در اواسط شهر ربیع الاولی **سلاسله** یکزار و پانصد
 سیزده هجری حسن ارتسام پذیرفت تا به برکت وجود ذی بگو و حضرت

و محبوب قلوب هر صغیر و کبیر و برادر و پسر گردد و ازین دره بمقیدار
 در جمله عصا رشتا و بر اثبات تناقض قول صاحب تحفه لیلی و بر او شده است
 غرض نقشی است که نایاداند که هستی را نمی بینم بقای
 التماس بخدات حضرات الهی است انکه تمهید که دریاچه این ساله ذکر را و کتاب
 رهمدق آن گفته شد موجب شرف خاطر این شاعر شود و برین بنیاده عاجز گما
 تعصب نرود که بنی و بنی الله تعالی را با قصد و الاصل الله تعالی
 کتاب مطالب و دفع عیاج این نفور ارام اما چون عبارت این کتاب
 در ضمن سوله واجب بر او یافته خود مثبت اختلافات است اگر این تاخیر بر
 اختلافات آن عزیز با خبر باشد چنین اقوال مختلفه را بطور غرض آنرا بسیار
 احتیاج که بعضی شمارا در سبک بعض دیگر بسیار دوست آن اقوال مثبت نماید حالش
 بکنند تا بعد ملاحظه هر شخص منصف از هر فرقی که باشد مولف رساله را در
 دعوتش سبک شمار و قصور کرده باشد بلکه هر صاحب طبع سلیم ازین حضرت که طبعش
 انصاف است واقع شده هرگاه درین وحیره تنظر انصاف خواهد دید اگر چه از

زبانش نگوید مادر دلش باین اختلاف معترف خواهد گردید با اینهمه اگر احدی
 از اذکیار این فرقه موسوم به حقیقه تاویل همچو قایل در سر داشته باشد باید که توجیه
 پسندیده و وجهه بیاید و از تاویل یکبار و علیل خود را باز دارد که قطع
 از تصریح و تصریح از انصاف صدق اولی القول به لایرضی قائله نیز خواهد بود
 چنانکه از بعضی ازین حضرت دیده و شنیده شد که در تاویل سوال جواب ششم
 چنین گفته که بی اول نه هست همصدا طهارت پست ندیوع سگبوس من بعد از آن
 رجوع نموده اجتهادیه نجاست آن فرموده اند پس ناقص در غیر اجتهادیه باشد
 در اجتهادیه است چنانکه خود شاه صاحب ص ۳۲۹ محقق تصریح بان فرموده
 که (و هر دو جانب ناقص را حق داشتن در غیر اجتهادیه است قائلان با جمیعین
 شدن است که بدیهی الاستحاکه) انتهى و عاقلان اند که این دلیل علیل در نجاست غیبار که
 جمهور طهارت اند در فرقه حقیقه یقینی هست پیچیده شاه صاحب کما اجتهادیه است چنانکه
 و اگر نمی نمودند چه تصریح رجوع خود از طهارت به نجاست میفرمودند پس او قائل به تاویل است
 تصدیق محقق اند از آن تصریح آن فاش که در خانه تخریب سبیل حال اتفاق افتاد و السلام علیهم
 و المرشد

سوال اول از تحفه اثنا عشریه

شاه صاحب در باب سوم ص ۱۵۵ تحفه مطبوعه مطبع نو کشور
می فرماید که از اسلاف شیعه جاعلی بودند که سید مجتبی بیضاوی مصطفی
قلعه کبیر زهر امام حسن را بعد از شهادت حضرت امیر باعث شدند
و چهل هزار گنیمت بیعت کردند و بر قتل معاویه ترغیب نمودند و بیرون
گرفته بر آوردند و نسبت فاسده ایشان تصمیم یافته بود که آنجناب را در
در طله هلاک اندازند چنانچه در اثنای راه بابت تنخواه آنجناب را
از ده ساختند و بقول الفعل با ادبی ادبیا بعلی آوردند تا آنکه مختار ثقفی
که خود را از شیعه خاص قرار میداد مصلی نماز را از زیر قدم مبارکش برداشت
و لعینش دیگر کنند بر مبارکش زد و چون نوبت بمقابله و مقابله رسید بنیای
معاویه ترغیب شده ترک نصرت آن امام بحق نموده خسران دنیا و آخرت
را می خورد انداختند و الا که خود را از منصفان شیعه آنجناب و

مؤلف در مقام
توضیح این کلمات
چون بیضاوی
ابو جعفر است

و شمیم والد عالی مقدارش می گفتند و در این شیخ احداث کرده و
 بنیاد نهاده انماست الی ان قال بلکه بعضی از دنیا را داده تمک و وفا
 با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام بنیه فسادات و ارادات ایشان
 به ثبوت رسیده و محققین انجامیده بود دنیا بر آن تن میبالمه و داد
 و نایاب از خلق خلافت را می شناسد.

جواب از سئوال ششم

شاه صاحب جواب این کلام بلاغت نظام خود را با مبهم
 عقیده ششم ۲۸۴ مختص این تقریر پذیر بر خود داده اند
 که این صلح تسلیم حضرت امام حسن (ع) بکثرت قتل و دولت و فوج نبایست
 زیرا که همراه امام فوج کثیر مستعد با بنایا بود و یکدل و یکرو در نصرت
 امام ساعی گن چون مدت خلافت که همگی می مال بود مقتضی شده بود که
 این امر فرموده انتمی.

سوال دوم از سئوال

شاه صاحب در ضمن سوال اول عرض توشیح کلامی که در حالات فاضله
 جماعتی از اسلالت شیعه ذکر یافته انهم فرموده اند که احوال بن جماعت
 سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الامم تعین تفصیل ذکر کرده در مقام
 قدر از جانب حضرت امام حسن در مصاحبه که با معاویه نمودند و فیح صلا
 بن در دادند آتی و چون این قول سید مرتضی است نه شاه صاحب پس تناقض در
 کلام شان لازم نیاید.

جواب از محقق

شاه صاحب در صورتیکه محقق جواب این کلام خویش نیز چنین داده اند
 که سید مرتضی گوید که هر چند ولایت حضرت امیر متحقق بود و لیکن ولایت
 بنام بودند یعنی زیرا که معاویه با او همیشه در پرفاشی اند تا آنکه شهادت
 یافت و اکثر منابع فوج حضرت امیر اولاد معاویه بودند که همه عداوتی
 آنجا بگزشته اند و عدل و فضل شیعین و جوانان ایشان را معتقد بودند و آتی
 پس حدیثی که ساعتی از رعایت اهل بیت خویش خود را یکسو داشته

صفات صفات براه الصفات بقراین که قطع نظر از عداوت جناب
 ابوحنیفین این علاقه اوست و نبوت و اعتقاد بصلی و طفیل حضرت شریفین
 مقتضی تسنن این لشکریان است یا تشیع ایشان و اینطور و طریق شیعیه است
 یا حضرات ائمه سنت و اینها جماعتی از اسلاف شیعه بوده اند یا اسلاف
 اهل سنت پس اینها را نیز و جناب سید علی الرضی از اسلاف شیعه اندون
 اگر افترا بر سید علامه نیست چهیت بر تنافض صریح و یکلام شاه مصاب
 لازم باشد و بر بنقد رهم گفتا نظر موده بمقادیر علی الطنبور و نغمه
 افترا می دیگر در خانه عبارت سوال دل چنین نموده اند که (این است
 ترجمه خلاص عبارت فصول که از کتب معتبره امامیه است) حالا کلمه صاحب فصول
 از شاه علی ای الکیه است چنانکه صاحب خیرة المآل گفته کتاب الفصول
 الهیة فی فضائل الائمة تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهمیر
 باین الصبغ من علماء الممالک الیه اثبتی پس در امامیه فرمودن و
 کتاب فصولش را از کتب معتبره امامیه قرار دادن از عجایب افتاد است

حضرت پیر تراب است که یاد از شعر شاعر میسر به بیت

از افادات شیخ ما چه بجز	اگر به شناسید و گفت بار داشت
-------------------------	------------------------------

و چه قدر تصدیق عدالت و توفیق شاه صاحب کند بهر کیفیت اکثری
از جماعه بلکه تخم خضری از ان بلا شبهه از اسلاف اهل سنت بوده اند و میبود

این معنی است آنچه شاه صاحب در خاتمه عبارت ص ۲۸۴ محققه افاده
فرموده اند که (آنچه صاحب فصول در امامت نقل کرده که رسائی لشکریان

با معاویه در ساخته بودند و امام را با یقین حال شان معلوم شده بود

که ایشان اراده فاسد میم کرده بودند که امام را اگر قتل حواله آن باغی نمایند

انقرای محض است) انتهى زیرا که اگر جماعه مذکوره معتقد خلافت و عدل

فصل حضرت شیخین و بر طریقت اهل سنت نمی بودند شاه صاحب در حمایت

در رعایت ایشان اینقدر اهتمام و مبالغه نمیفرمودند که پاس دلب

فاضل الکی اصلاً منظور نمی باشند و کلام صدق نظام مشرع انقرای محض می باشد

و هر چند بنا بر عرض معلوم اینجا شاه صاحب از ذوالکرم لشکریان که صاحب فصول

نوشته تماشایی فرموده و آنرا افترا و انموده اند و لکن بالمبارقادر مختار
 در جای دیگر همین تقدیر را تب زیاده تر از صاحب فضول در تبیین
 توین همین لشکر این داد منتج و تحقیق داده اند چنانچه در ص ۲۹۸ تحفه
 تحت کرمیه و من یدرت منکم **عنه** الاید چنین فرموده اند که صفایه
 و در مقابلین مرتدین حضرت حقیقی میان فرموده **هنا** انصفات لشکر این
 حضرت امیر متحقق بود خاص و سارق بودند و ان الله لا یحب الخائنین
 و مفسدین بودند و ان الله لا یحب المفسدین و اتباع
 اولی الامر و اطاعت او نمی نمود پس کلمه **یجب** و **یجبونه** اصلا در حق
 ایشان راست نمی آید و بر حضرت امیر کبر و محکم می ورزید و رنج و
 ایذا میدادند پس اعتراض علی السنین بل علی عیوب المؤمنین
 گشتند و از بغا و خوارج می ترسیدند پس **الحلة** علی الکافرین
 شدند و از جهاد فراموش کردند و بجائی لایخافون لومة لائم لایستعدون
 نصیحتی ناصح در حق ایشان راست بود که نصیب حضرت امیر را گوش نمیکردند

انشی و چون لشکریان حضرت یحیی همان لشکریان حضرت مرتضی بودند
 چنانکه خود قاضی صاحب در سوال اول تصریح بآن فرموده اند پس خود
 جناب شان در ذمائم اینها چه دقیقه فرو گذاشته اند که طعن افترا بر پیچاره
 مالکی کرده اند حال آنکه درین معرکه هیچ و ذم خود مصداق
 خود کوزه و خود کوزه گرد خود گل کوزه بوده اند بالجمله این اختلاف خفایا
 در کلمات طلیحات قاضی صاحب درین روایات شاکر فی است که اگر در
 یک مقام از حد میوفائی لشکریان امام مسموم دقیقه فرو نگذاشتن آنرا
 به سید مرتضی رحمه الله نسبت نمودن و باز از کلام خود جناب سید مرتضی
 کردن و تسنن شان ثابت فرمودن از آن بعد بمقام دیگر همین لشکریان
 را بعد از شکی مثل کید و دیکر و در نصرت امام سماعی نمودن قول فصل
 فضول را در ذمائم آنها افترا و فضول نمودن و بالاخر بمقام ثالث بالبعید خود
 بنفس نفیس انتقد رحیمین تمهید تنقیص شان بودن که از گفتن فایده و سارق
 و مفسد و مشکبر و خود سرفارین اعزّه علی المؤمنین بل علی بیسوی المؤمنین

و اذله علی الکافرین هم بنیامودن نه همین یک تناقض فوری است بلکه از
وجود تناقضی در تناقض دیگر و بهمینرا بلا شبهه تناقض فوری است

بهر رنگی که خواهی باسمه بر کوش	من انداز قدرت رامی شناسم
--------------------------------	--------------------------

بالجمله درین اختلافات اینقدر خود از سپیده صبح روشن تر شد که
این جماعت که مال بد مال ثنائی و ریاضی آوهای تشیع شان محض از
راه تعصب و تعسف است و اظهار تنسین شان نه تکلف پس در اینجا
این مسئله دیگر از شاه صاحب مستقرین شان پرسید نیست
که هرگاه جماعتی از اسلاف الهست حضرت امام حسن را بر غلامینده پیران
کو قهر آورده مرکب آن نه ادبی باشند که در سوال اول
شاه صاحب ذکرش بزور و شور تمام گذشت پس باز همراه امام این
فوج کثیر مستعد جانبازی با یکدل و یکدور در نصرت امام ساعی از کجا
بهر رسید آید اما که از ملا اعلی بنا بر نصرت آنحضرت نزول نمودند یا جاب
شاه صاحب شیعه ولی یعنی مریدان جانباز و سراندا از خویش را از خاک پاک

دینی یا دنیایم ارواح برسم المقار و آن فرموده بود زیرا از اینها یک
هم نمود بلکه مثل شهور ما قطع نباشد صادق آمد شهر
که دارد خدا از پیشم بگویم و بالقیل و کسبر است برگشته و در گفتاری آید

سوال سوّم از تقیّه

شاه صاحب در باب دوازدهم ص ۴۴ مخفی فرماید
آیت اگر از جماعه شام بالیقین کسی معلوم کند که عداوت و بغض
حضرت امیر داشت بحدّیکه کفیر آفتاب یابن و ب آن عالی قنات میکرد
او را بالیقین کافر خواهد دانست و چون انفعی تا حال از روی مرده است
معتبره ثابت نشده و اصل یان آنها بالیقین ثابت است بلکه پس
داریم بالجملة اصل اینست است بر آنکه تکمیل کننده حضرت امیر انکه
بمشتی بودن ایشان یا انکه یاقوت خلافت ایشان باعتبار اوصاف
دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون این معنی در حق
خوارج نهدوان بالقطع به ثبوت پیوسته لهذا کافر میگویند و از دیگران

هرگز به ثبوت نرسیده آثار تکفیر نمی کنند نیست تنفیج مذہب اہل سنت
 درین باب و موافق اصول ایشان انتق و تاکیه تسدید این کلام
 خود و از کتاب تحفه چنین فرموده اند که انکار ایافت جناب امیر
 برای خلافت و بد گفتن آن جناب هرگز از اہل شام به ثبوت نرسیده
 انتہی ماہو مذکور فی الاستقصاء -

جواب از تحفه

شاه صاحب در باب مطاعن ص ۴۵۵ تحفه جواب این کلام
 دلفریب خود چنین داد و اندک معاویہ و اہل شام را نیز در ابتدا همین
 دعوی بود کہ قاتلان عثمان می باید سپرد و قضا معنی بد گرفت و سیاست
 باید نمود چون از طرف حضرت امیر و سپردن قاتلان عثمان بسبب شوکت
 و علیہ آنما خصوصاً بعد از خنک جمل و غالی شدن میدان از منازع
 و مزاحم غدرو اجبی بود اجابت مدعی آنما نفرموده آنما بدگمان شده آخر آنکه
 خلافت شدند و سلب لیاقت این کار از ان جناب دید گفتن آغاز نما

انشی بلفظه و تکمیل این جواب با صواب خود از عبارات مقام دیگر همین
 تحفه چنین فرموده اند که معاویه ادعای امامت خود میکرد و امامت
 حضرت امیر را منکر بود و بجهت آنکه آنحضرت را متهم میکرد بسی دقت عثمان
 در حمایت فائزانش و قدحیات آنحضرت در مجالس مکاتیب کر میکرد
 انشی لیس الحمد که ازین تقریر شام صاحب کتاب الشیخ فی رابعة النهار ظاهر و آشکار شد
 که معاویه منکر خلافت حضرت امیر و معتقد طلب لیاقت این کار از آنجا
 و مدعی خلافت خود بود و قدحیات آنحضرت در مجالس مکاتیب خود
 ذکر میکرد بلکه علانیه بدیگفت پس باین وجود اعتراف باین امور که از
 معاویه و دیگر ایشام نظمو آمد علی الرغم آتنا زبان را به بیان این کلمات
 برگردانیدن که چون بمغنی در حق خوارج نروان بالقلم به ثبوت
 پیوسته اندا کافر میگویند و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده آنها را
 تکفیر نمیکند و باز بتکرار میفرمایند که انکار لیاقت جناب امیر بر مدعی خلافت
 و بدیگفتن آنجناب هرگز از ایشام به ثبوت نرسیده و حال آنکه خود از زبان

شاه صاحب بحال صراحت به نبوت رسیده و بحد یقین انجامیده پس
 خرق اجماع الهیت کردن و با مصفا قرار انکار منکر این امور را گناهی
 بدست خود اوصاف فرمایند که این اختلاف بیان ثایان ایشان است
 باخیر بیت

ریان در بیان برساند از اختلاف کلام | هزار بار سکوت از چنین کلام خوش است

سوال چهارم از تحفه

شاه صاحب در باب دوم از دهم مقدمه تفسیر حضرت محمد ص
 می فرمایند مرد با ایمان که مرکب کبیره شود یا سبب غلط فهمی و شبهه فاسد
 صدر است شنیع گردد و او را علی سبب جائز نیست الی ان قال دعا
 برو لکن که دور انگندن از رحمت الهی است مقابله با امر شرعیست که در آن
 است پس حرام باشد -

جواب از تحفه

شاه صاحب درین سلسله از اصول مذمت خویش به مراد دو مرتبه فرموده

عادت شیعه سابقین گرفته و تعصب ببت و سوم صحت و محقق
 جواب این قول خود بقول سید خیراوه خلیفه چنین داده اند که (محقق)
 بکر را چو از دست باید داد و زیر بار لعن نباید گرفت پس مثل محمد بن ابی
 مرد و با ایمان خلیفه زاده سنان برادر بجان برابر مادر مهربان را اگر چه
 بسبب غلو من عقیدت و کمال محبت و اطاعت حضرت امیر به زعم
 شاه صاحب متقدمین جناب ایشان ترکب کبیره باشد با سبب غلط فهمی
 شبهه سید ایشان از حرب سببین حرب بسبب مقایله زبانی و مجادله سیفی
 و مثالی مصدر امری شنیع گردد و چو جناب شاه صاحب این خلیفه زاده
 خویش را به کمال غصه و طیش زیر بار لعن میگیرند و عذرا یا نش نمی پذیرند
 و او را از رحمت الهی دور انگنده مقابله با امر شریعت می فرمایند و
 ارتکاب امر حرام می نمایند با آنکه خود در ص ۱۵۱ همین تفسیر نسبت
 به این بزرگ افاده فرموده اند که چون خبر قتل محمد بن ابی بکر در مصر حضرت
 امیر رسید بموی محمد بن عباس که صوبه دار مصر بود نامه نوشت

عبارت نامه نیست اما بعد فان مصر قد فتحت و محمد بن ابی بکر
 قل استشهد فعل الله مختص به كان والله ناصحا و عملا کلا
 و سیفا قاطعا و سرکناسا فعلا الخ بعد ازین خود میرزا بن فقرات طایفه
 چنین فرموده اندست پس تحقیق مصر فتح شد و محمد بن ابی بکر شهید شد پس دو
 خدا تو ایستاد و خواهم پسر خیرخواه او کارکن و خفی و شمشیر بران و سزوان
 بدن کننده بود انداخته شد اکبر ایبا الشیخ الغریز کسیکه باعتراف خود شما باین
 علیه رسیده باشد که بدرجه شهادت نایل شده حضرت امیر از خدا تو اب
 او خواهد و او را پسر خیرخواه و شمشیر بران فرماید شما همین بزرگ راز بر بار
 لعن گیرید و شهادت و براتعیب قبول کرده شهادت حضرت امیر را در محامدا و
 که خود تقریر کرده اید همچو شهادت آنحضرت در محله فدک اصلا و مطلقا
 نه پذیرید فاعتبر و یا اولی الا بصا دره ای که از تو آید و مردان
 چنین کنند بعضی اکابر امامیه و برین باب شغنی لطیف فرموده گویا اکنون
 ضمیر الهی است و او اندوده که ایشان امیر خود معاویه را بجهت خواهرش که یک

از ارواح آنحضرت اسلام بود و فال المومنین خوانند از هر آنکه دشمن علی است
 اما حکم بر اینی که برابا آنکه سب اعتقادشان برادر زوجه محبوب حضرت پیغمبر
 است فال المومنین ندانند از هر آنکه دوستدار علی است عالاکنه از دشمن
 صاحب نادوست شایب فرقیکه است علی است و حقیر میگویم سب
 فال المومنین گفتن که طرقت شایب صاحب از اکابر خویش هم درین باره
 فرموده بیا منی از او را فرموده اند که بپاره خلیفه زاده خویش را
 با آنکه سپهر پیغمبر خواهد حضرت امیر و بران شمشیر خدا نهد باز پناه بنده مستوجب
 لعن هم و اندک همین تفاوت رو از کجاست ناب کجا اکنون که شایب
 سان شیراز کمان از اصول ذمه خویش خود را دورتر انداخته و امر
 لعن و لعن را علی از هم اکابر خویش که بهت برسد این باب گماشته بزار حلیه
 سواله منع لعن و سب اباب العین خود را داشته بود و در وسیع بر شایب
 از جناب ایشان پرسیدنی است که آیا این اصول موعود اکابر است که
 در منع و عدم جواز لعن مرد مسلمان فی لکله فریم تا و فیکه نوش بر کفر معلوم

انی بلکه لعن شیطان هم که بنقض قرآن مجید منصوص کبریه علیها السلام
 منصوص است دفع نموده اند و خود شاه صاحب هم در ابتدای سوال^{همین}
 جاده رفته پس آنچه خود گفته اند نزد جناب ایشان مسلم است یا نه در صورت
 تا نیکه کمال منت و حسان ایشان بر شیعیان بدگو خواهد بود و تا قیام قیامت
 بکله دئی عطای این وسعت ادای فکر به جناب ایشان خواهند نمود
 در صورت ادلی خود به نسبت جناب ایشان امریکه نسبت به پیچار و خلیفه^{اول}
 خویش از کتاب آن باین شد و مد فرموده اند پیش آمدنی است که لعن
 مسلمانی را بر خلاف اصول مذهب خود خصوصاً حدیث من لعن
 مسلماً فهو ملعون که نزد این فرقه مسلم است باز داشته این کنند
 بقاضای هست بلند بر پائی خود نیز زده اند زیرا که در این صورت تدبیر
 حفظ نفس نفیس از مضمون حدیث چیست و مانع صدق آن بمرقات
 شریف کیست اگر معتقدین شاه صاحب بقاضای خلوص و ارادت ایشان
 این معارض غایب درین منت فرمایند خلاصه اگر این قول^{اول} نقل نشاید

نمی بود تا ولش بقلب بعضی که بر قوم هجو و زبان و سخن پریشان گنجایش نیست
 اما چون بن بزرگوار بکار خود دست یار و خیل نخته کار است خدا دادند درین
 محقه چه بلا زد که هیچ سخنانی متناهی و پریشان که بعضی از پنهان مخالفت و برب
 ایشان نیز هست از قاعده و زبان گماشته برای قول و فعل خود در نظر
 اهل بصیرت قدر و مقداری نگذاشته اند و هر چند این لیس قلیف داده
 بحاکم حضرت مقصد داده اند چنانکه در عین مذکور است اما بحسب که
 رعایت حضرت ام المومنین عا^{زه} در برگشتن برادرش مطلقاً نفرموده ^{اتفا}
 اگر حضرت ام المومنین این کلمه فطیعه در حق برادر خود می شنید یا یقین می کرد
 عاق فرمودن خلف رشیدی مثل شام صاحب که غیر یقین زمانه اندکی ^{از}
 و از حضرت امیر خود حسابی نیست که اولاً از دار و گیر آنحضرت بحاکمیت این خود
 پروائی ندارند و ثانیاً ممکن است که وقت مواخذه موالیان آنجناب
 بطریق جواب چنین عذر بدتر از گناه پیش رند که هرگاه امیر شاه صاحب
 یعنی حضرت معاوی^ه بحسب تصریح شام صاحب بحساب میر علیه السلام گفت

اگر شاه صاحب هم تقلید امر گیرند و پس برخواه حضرت امیرالمومنین علیه السلام
را بد گفتند چه قیامت لازم آمد با عرض اگر خطاست خطای اجتهادی است
که مثل بادی اول خطای ایشان هم مستوجب یک جرئت نه لاف زدن
و زجریت

پنجم مفید جو سلطان هم روا دارد زنده لکلیا پیش هزار مرغ به رخ

سوال پنجم از تحفه

شاه صاحب یک چهارم ص ۴۸ تحفه در روز هفتمین

بعضی حضرت نبی صلی الله علیه و آله و آیات و احادیث پیش از مطلق

و صرح اند بصد و زلزلات از انبیا و عتبات انبیاء از او تو بد ایشان بکاد

مدرست و اطهار زلت خود اگر در مصمت ایشان غلو نموده آید و صد در

کلاه مطلق از ایشان جائز گویم در تاویل و توجیه بنصوص غیر از کلمات

بارده سمع بدست ما نخواهد ماند انتهی و همچنین در عقیده سیوم باب هفتم

امامت تحفه گفته حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین بود

و بالا جماع مصدر گناه شد کما قال تم وعصی ادم سر به نفوی انشی بقدر

جواب از تحفه

شاه صاحب این کلام باغت نظام خود را در کین پششاد و ششم

ص ۱۱۲ تحفه چنین جواب داده اند و این وضع ایشان (ا ا س)

بدان مانند شخصی زلات ایثار از قرآن مجید القاطنای بل و عصی ادم

و بیه نفوی و سوال حضرت لوح در حق پسر خود که اکبر را پروردگار

گفتن و به دروغ شکست تا نزد است بضم بزرگ کردن و خود را غفلت

واقع بیمار و نمودن که از حضرت ابراهیم صد و بیست و نعل نعل و کین

ریش حضرت بارون که برادر کلان و پیغمبر بود مذنی تاویل و تحقیق که از

حضرت موسی بوقع آمده و گناه حضرت داود در مقدمه زن او را بد

علی هذا القیاس و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیاء و اثر و طبیعت

نماست شده پس انبیاء مستحق نبوت نبودند و اینها را انکه دانستن خلاف انجید

کردن است این شخص می تیز اینقدر تعصیده و پرده شقاوت بر دیده عقل ^{تعمده} انداخته

که نفوس قطعه متواتره بشمار از قرآن در مراجع و میان خوابهای حال
 و نال آن بزرگواران و بجا بجا شایسته آمد و منع است اگر در قصد یا حکمی قیاب
 بر ایشان برای عبرت دیگران کرده باشند و ایشان را تا و بسیار شاد نموده
 معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد و لابد آنرا محلی است نیک که دور
 از مرتبه ایشان که بالقطع ثابت است نباشد انتی خدا را انصاف
 باید کرد که شاه صاحب تصریح بعد و زلات از حضرات انبیا و عتبات
 ایشان را و صد در گناه از انبیا و رکیده چهارم خود فرموده و در عقیده
 سوم حضرت آدم را بشارت آید که میوه و عصی آدم سر به فتوی
 مصدر گناه و اموده فرمید بران منع تاویل و توجیه آن زلات کرده
 گفته اند که در تاویل و توجیه این نفوس غیر از کلمات باره همه بدست
 نخواهد ماند انتی باز در رکیده هشتم تا دواشتم همان گفته ساین را بجا
 ساخته می فرماید که این وضع ایشان بدان ماند که شخصی زلات انبیا را از
 قرآن مجید انقطاع نماید و گوید که در قرآن مجید مطاعی و مثالب انبیا بهتر

و قطیعت ثابت شده پس اینها را اینها و نیک داشتن خلاص قرآن است
 این شخص شے تیز اینقدر تفهیم که قصود من قطیعت متواتره بیشتر از قرآن در
 مدارج آغا واقع است اگر در قطیعت حکمی کتاب برای اینان برای عبرت
 دیگران کرده باشند معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد پس غور
 کرده شود که این شخص شے تیز کیست آیا همان عزیز است که زلات
 اینها را که کتاب آتی بران بنا بر عبرت دیگران بوده است خصوصاً گناه
 حضرت آدم علیه السلام و عصی اجم سرب و نفوی از قرآن مجید القاط
 نموده و آنرا القصوص قطیعت دانسته و القصوص قطیعت متواتره مدارج ایشانرا
 الیاذ باشد بکلمات بارده سمع تغییر کرده یا کس دیگر است و لکن قبل سه
والکنت لاکم من کل صیبه و **الکنت لکم من کل صیبه** عظم
 غالباً در هیچ کتاب از کتب معتبره است چنین مخالف و تناقض که در هیچ کتاب
 است نبوده باشد ازین راه اگر حضرت مخاطب در جمیل عدم نظیر نیست اند
 حق بجانب ایشان است **س** قیاس کن در گلستان او بهارش را

سوال ششم از تحفه

شاه صاحب در یک صد و سوم ص ۱۲۴ تحفه می فرماید که شصت
 طعن کنند بر اینست که ایشان بر پوست سگ نماز را جایز دانسته اند
 جواب این طعن آنکه آری نزد حقیقه نماز بر پوست مدبوغ کلب که رطوبت
 آن با استعمال ادویه و مصالح بالکلیه رفته باشد جایز است بنا بر حدیث صحیح
 متفق علیه فریقین است حیوان الجلود طهور و نه فرمود ایتما اها حیوان
 فقل طهرنا اینکه گفته آری پوست خزیرازین عموم خارج است بدلیل آنکه
 او را در قرآن مجید بجمع اجزائه ناپاک گفته اند قوله تع فانه حرس
 و لانه اموداستخوان او نیز نجاست دارد و سگ را حکم خزیره بر دادن هیچ

دلیل شرعی ثابت نشده است

جواب از تحفه

شاه صاحب به فوه شانزدهم ص ۵۹۵ تحفه جواب این فاده عجبیه
 خود چنین داده اند که پوست سگ اگر چه سگ صاحب کفت باشد

خبر است انتمی ماشاء الله اول در اثبات طهارت پوست سگ
 آنچنانکه دباغت فرمودند که حکم جواز غسله هم و ران نموده اند باز این هم
 افادات را با این زور و شور بسیار کرده در نجاست پوست سگ
 مطلقاً مبرح باشد یا غیر مبرح اینقدر بمبالغه فرمودند که قطع نظر از
 سگان دیگر در پوستین سگ اصحاب گفت نیز که بپاره کنی نیکان گرفتار
 افتادند بمیت

بگیاش یکم از سیر شونخی قرائت است چون برق گرم جلوه که آن تند خوی است

سوال هفتم از تحفه

شاه صاحب در عقیده سوم ص ۲۸۰ تحفه فی فرایند کلام
 معصوم بودن از خطا در علم و جهل ضرورت نیست و نه انشای صدور
 گناه از شرط امامت است آری در وقت نصب باید که مرکب
 آب و سرکه صفرا نباشد که معنی عدالت است و همین است مذمت
 انتمی بقدر الضرورت و ازین کلام شاه صاحب ظاهر است که در مذمت

است عدالت شرط است

جواب از تحفه

شاه صاحب در همین عقیده بفاصله یکدیگر و بظن از عبارت مذکور سوال
جوابش هم بدینسان افاده فرموده اند که طاعت امام مقتضی الطاعت بود
نصب آئین و بالا جماع معصوم نبود بلکه آخر معا که با حضرت داد
کرد و در عدالت ادقح میکرد اثنی و ازین کلام ظاهر شد که طاعت فی الجمله
امام مقتضی الطاعت بود و بالاخر عادل نماید حال آنکه عدالت را شرط است

درسته اند و دل فلاله اثبات

سوال هشتم از تحفه

شاه صاحب در عقیده چهارم ص ۲۸۲ تحفه می فرماید امام را
لازم نیست که منصوب باشد از جانب خدا زیرا که نصب بر ذمه تکلیفین واجب
است اثنی و همچنین در همین عقیده در ذکر بعضی فرق از بنی آدم مثل بنی
اسرائیل و غیر ایشان میفرمایند که در هیچ یک از آنها و ملوک و خلفای آن فرق

نفس نزد جواب از تحفه سر

شاه صاحب جواب این افتاده و خود ندیکجا بلکه نه جا و در همین تحفه داده اند
 اقول در عقیده سوم این عبارت شاه صاحب (طالوت) امام مقرر من
 الطاعه بود منصب آبی اقبال این گذشت و دوم در عقیده پنجم میفرمایند
 امام را لازم نیست که عند الله افضل از جمیع اهل عصر خود باشد زیرا که طالوت را
 حقیقتا نفس خود فلیفه ساخت مالا که حضرت شویب و حضرت داود موجود
 بودند بلا شبهه از فضل سوم آخر جواب در یک هفتاد و یکم ص ۹۷ تحفه
 چنین آمده اند که در استحقاق امامت نزد اله است اگر بعضی ثابت شود آنرا خلافت
 را شده گویند و اگر بعضی و قرآن طینه ثابت شود آنرا خلافت عادلانه
 و اگر برین استحقاق شخص منقلب گردد آنرا خلافت جائزه و بلکه مخصوص
 دانند و خلافت خلفائی از بعد نزد ایشان خلافت را شده است پس
 استحقاق امامت هر یکی از ایشان بعضی ثابت است انتی و در اینجا پاره
 شیخان مذهب نیست بیکران جناب شاه صاحب میباشند که هر چند در ذیل سوال

درین مسأله مخالفت صریحاً شده نموده اند لکن درین هر سه تقریر پذیر
 خود امام خصوصاً خلفائی و دوی الاثر امام را مقصود منصوب بودن
 از جانب خدا و خلافت را شده بودن چنین خلافت ثابت فرموده
 نعم الوفاق پیشیان فرموده اند اما این کلام در دهان و کام معتقدین
 نصب امام بر دوشه مکلفین و نبودن نصب در هیچ کی از اینها لازم
 صبر بوده باشد که بران صبر نتوانند که و خاک بر سر خواهند چخت و بگریان
 جناب ایشان خواهند آویخت

زین عفت بهر گر قاده خلق از پی شان دوای خندان
 انگشت نیجه بمانی از گشت و شید شان بدندان

سوال نهم از تحقیق

شاه صاحب در عقیده ششمین حدیثی که در بیان است
 انت من لدن کل قوم هاد به ذکر این عبارت و مراد فی التخییر
 المتفق علیه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال انما المنذر

و علی الهادی میفرایند که این روایت ثعلبی است در تفسیر و مردیات
 او را چندان اعتباری نیست انتقی و ازین کلام ظاهر است که ثعلبی نزد شافعی
 اعتباری ندارد.

جواب از محقق

شافعی تحت همین آیه کریمه بعد عبارت مذکور در سوال در همین یک سطر
 جوشن نیز چنین ارشاد کرده اند و این آیه نیز بدستور از ان آیات است
 که است برای رد مذہب خوارج و نوصب آورده اند و باین ترتیب
 تفسیری تنک نموده انتقی مقام غور است که اولاً بثبت پیاره ثعلبی
 فرموده که مردیات او را چندان اعتباری نیست و این کلام جناب شافعی
 مشرط باینکه استناد و تنک بر روایات ثعلبی درست نیست و ثانیاً بلا فاصله
 در فقره مابعد کلام مذکور افاده فرموده اند که است برای رد مذہب
 خوارج و نوصب باین روایت تفسیری تنک نموده اند و شافعی
 این تناقض و تناقض در پہلوی یک فقره از فقره دیگر واضح است و نیست

سه عادت گرفته است زبانش با شتاب قلعه حرمه و علیه اجرا -

سوال دهم از تحفه

شاه صاحب در همین عقیقه در هشتم ص ۳۲ تحفه از کرمه
و تفوهم پنجم مسئولون می فرمایند گویند که از ابو سعید خدری روایت
مردی شده انه قال و تفوهم اتم مسئولون عن ولائته علی بن
ابی طالب و در حقیقت این شکات بردایات است نه آیات و محال
این روایات معلوم است که زوایات است اعتبار ندارد انش -

جواب از تحفه

اولا همان جواب جناب ایشان که در روایت نقل فرموده اند اینجا نیز
کافی است و ثانیا چون در تحفه شاه صاحب این منس بسیار است جواب بگر
نیز از همین تحفه باید پسندید که کمال شود و مطهران بیان کرده اند
هر دم ازین باغ بر می میرند تازه تر از تازه تر می رسد
چنانچه در تحت آیات مختلف ص ۲۹۱ تحفه فرموده اند که اهل سنت

والتین مصداق آن که متضمن وعدۀ صادق است بر جوع بنجاب کشتار
 در این جناب المؤمنین آورده و در کتاب شیخ البلاغه که بلا شبهه با شک
 نزد جمیع شیعہ مع کتب مشهور است و کلام آن جناب است تفحص نمود
 که است آن خطیب صاحب ظاهر فرمود و قطع نزاع نمود از شارح که آنجا
 خلقی ثلاثه و اعموان و الضار ایشانند و خود را نیز در آن زمره و خل
 مالا آن کلام مصدق نظام را گوش دل بدینند و احتمالات عقل انص
 نمود و اینک باید اندرخت در شیخ البلاغه مذکور است که چون عمر بن خطاب
 در باب رفتن خود بر ای قاتل اهل فارس گنج جمع شده بود و در باب میر
 مشوره نیک نمود و جناب امیر و در جواب او این عبارت فرمود
 هذا الامر یکن نصراً ولا یخذلکم بکثرة ولا یقلکم
 و هو دین الله الذی اظهره و جحد الذی اخره و ایتان حتی یبلغ
 و طلع حیث طلع و یخن علی موعود من الله حیث قال مر
 و علی الله الذین امنوا منک و علی الصالحات لیسئلنکم

فی الامرض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم من بعدهم
الذی رضی لهم ولیدلهم من بعد خیرهم انما قاله منجرح
وناصح جنه پیر و لا اینم تمک شاه صاحب بروایت است نه آیت
چنانکه قبل ازین فرموده اند یک نشد و دوشد و هرگاه تمک نه بود
فرمودند جواب این سوال حاصل مدو هو المطلوب تا اینجا و صفت این
تفاوت مقال ارتکاب امریکه از وثوق و دیانت جناب شاه صاحب
بفرستگید و در صورت حیرت و استعجاب بگردن منقذ بیان
بایه صد گونه نداشت و حجاب است نیز فرموده اند یعنی در اصل عبارت
منج البلاغه آیه استحکات اصلا نذکون بیت جناب ایشان بنابر رونق کار
خلقائی نامدار خوشن از طرف خود افزوده اند و اصل کلام امام همام بدین
صلول آیه استحکات باینطور است و نحن علی من عرج من الله والله
منجرح و عد و ناصح جنه چنانچه جناب سلطان العلماء علی شد مقامه
در هادق از این ابی الحمد نیر و او در ذیل عبارت طولانی از تاریخ طبری

کلام مجید نظام مر تقوی بدون ذکر آیه مذکوره همین طور نقل فرموده
 و در ترجمه چار و یکم و جهان بنده اسان شاه صاحب نشویم که خود
 جناب ایشان در باب هفتم ص ۴۴۳ مختصه در ذیل مدیث و هم
 سرهم الله علینا الخ همین کلام بلاغت نظام مر تقوی را بدون هیچ آیه
 استدلالت چنانکه مذکور شد نقل فرموده اند و بنا بر این مقام مذکور می فرمایند
 که موافق روایت شیعه در پنج البلاغه که نزد ایشان اصح الکتاب
 و متواتر است ثابت است که چون عمر بن خطاب برای دفع فتنه نماز و دعوت
 که خود حرکت نماید و صحابه در مشوره این کار مختلف شدند بعضی بخیر کردند
 و بعضی مانع آمدند عمر بن خطاب با امیر المؤمنین مشوره نمود امیر فرمود که
 ان هذا الامر لم یکن نضوه ولا خذلنا به بکثرة ولا یصله
 وهو دین الله الذی اظهره و جنب الذی اغتره حتی بلغ مما یسلخ
 و طلع حیثما طلع و نحن علی موعود من الله و الله فنجو و عدل
 و ناصی و جنب ما انتهی الحمد لله که درینجا آیه استدلالت را از امین فقره طلبیده

و سخن علی بن موسی و من الله به داشته بجائی دیگر گذاشته اند و کلام خالص
 حضرت امیر را بلا تشبیه آید مبرور و نگاشته اند و نیم از عجایب سور تواند بود
 بلکه اسماجز حضرت منظر العجائب بر حق است که باین طرز لطیف ظهور فرمود
 که شاه صاحب اولاً بفرمان ثبات خلافت خلفائی خود از کلام مرقوم
 آید استخلاف را در کلام معجز نظام آنحضرت اضافه نمودند باز با عجز آنحضرت
 این کار سازی خویش را از یاد او به نقل اصل کلام آنحضرت بجا شد و منیت
 سابقه خود را نیز ظاهر فرمودند لهذا حسب افتاده خودشان عرض میدیم
 این کلام صدق نظام مرقومی را بگوشت دل آید شنید و بر اصل خود بیاورد
 و احتمالات عقل ناقص خود را یکسو بیاورد و در کلام پاک امام که نزد تشیع
 معصوم و نزد شاه صاحب محفوظ است تصرف بجای ناید ساخت که منبر
 به خیانت خود اعتماد و یافست از دست رود
 من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از منم شنیدگی و خواه طالع
 سوال یا ز دهم از تحفه

شاه صاحب در عقیده ششم ۳۳۵ و در ذیل حدیث تشبیه مفرق
 در احادیث صحیح المسند تشبیه ابو بکر به ابراهیم و عیسی تشبیه عمر
 بن حنیف و موسی و تشبیه ابوذر به عیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از
 عقل ندارد و از هرگز رسادات این اشخاص را انبیای مذکورین
 حمل ننموده اند مشبهه در رتبه خود و مشبهه به را در رتبه خود اشتباهی بقدر
 جواب از کفنه

شاه صاحب بعد عبارت مذکوره سوال در تحت همین حدیث تشبیه
 ص ۳۳۵ جواب این کلام خویش چنین داده اند چهارم آنکه
 تفضیل حضرت امیر علیه السلام و قیاس ثابت شود ازین حدیث که آنها
 مساوی نباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آن صفات
 مذکوره و بدون هذا النقی خط القیاد بلکه اگر در کتب استقصای شود
 آنقدر احادیث داله بر تشبیه انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است
 و در حق هیچکس معاصرین ایشان ثابت نیست و لهذا محققین صوفیه نوشته اند

که شش غیر عامل کمالات بخت بودند و حضرت امیر عامل کمالات ولایت
 انتی قطع نظر از تناقض کلین اینجا با ثبات مساوات خلقای خود با انبیا
 مه صوفین از عقل خدا و هم که بجا آن از مشقتی و دعوی آن کرده بودند
 بی بهره شدند آن الله ظاهر ابراجاب ایشان را آنکلام خویش که در رد دعوی
 بی نیاید عقل خدا و در با شیخ نجم رفته اند و آمده باشند که
 عقل را در پنج چیز از امور دنییه ناکم نباید دانست و حکم او کار نباید کرد
 بواسطه غیر از این نیست که مبارک باشد و حضرت علامه صاحب معقات
 اعلی الله مقامه را درین مقام تقریر نسبت لطیف چنانچه در نقض فقرات
 شایسته نامی را می که انجمنین متناقض ثنائی صریح و محیی لغات و تناقض
 غریب از خصائص محط فطری لیب است که مثل آن در افادات دیگر
 حضرات کمتر یافته میشود که در یک صفه اول الامر را مورد نمایند طبع تشیع
 میگرداند و در همان صفه آخر در دل و جان خرد می شود و اعتبار و
 یا اولی الامر الی ان افاد و نیز بطلان مساوات شیخین

یا انبیا علیهم السلام درین صفات یا مانند آن صاحب احقرات می طایب الزاد
 بلا ضرر قیاد و بغیر کثرت موت استلال احتیاج برامی سکات اهل عناد
 با کمال وجه و ابلغ طرق آنفا ثابت شده که اولاً نعم مساوات از تشبیه علی^{طلاق}
 کمال منافیست و ثانیاً تصریح فرموده بآنکه چونین فرقه یعنی سید بر
 عقل خدا و او را در هر گز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین
 مثل نموده اند شبهه را در رتبه خود و شبهه برادر رتبه خود مشتت اند
 و این کلام بوجه عدیده دلالت بر نفی مساوات شیعین با ابناء اورد پس تکلیف
 تمیز و اثبات مساوات شیعین با انبیا علیهم السلام از افادات خود شش
 بوجه عدیده ظاهر و کمال شناعة قطاعت آن از تحقیقات شبهه اش
 واضح و باهرست پس حجت است که آن عقل خدا و او را در اینجا بکدام کس
 عاسیت دادند که بر خلاف آن زمان بلاعت زبان تجویز بکلام است
 شیعین بکدام تلافی درین صفات یا مانند آن گذاشته اند
 سوال دوازدهم تحفه

شاه صاحب در کید لوز و ششم ص ۱۳۸ تحقیق بحجاب طعن شیعیه
 در قصه آدن ملک الموت بنابر قبض روح حضرت موسی پانچ زون آنحضرت
 و کور شدن چشم ملک الموت که در صحاح است و اردست می فرایند که ملک الموت
 را در قبض روح بنی آدم دو طریق است اول طریق که با عوام خلق مسلک دارد
 که بی تعب و بی کسب نفس روح می کشد و نیگوید که من ملک الموت ام اگر مراد از
 این کار باشد بگویم دیگر طریق که باینجه بران بعمل می آرد که خود را ملک الموت واقعی بپوشد
 و مخمار بکشد و در رفتن و آمدن و اذن قبض روح از ایشان بخواهد و بعد از
 حصول ذن کار خود می کشد پس در اول و هله ملک الموت نزد حضرت موسی بطریق
 اول آمده است که اول ملک الموت است و برای قبض روح من آمده است
 بلکه چون او را در صورت بشری دیدگان برد که بسیار دشمنی باشد و اراد
 قتل من دارد الی ان قال ندیم بر اینکه حقیقتا هر ملک الموت را بر بعضی
 نظر است و که حضرت موسی دریافت می کرد که برای قبض روح من آمده است
 بلکه بروردگار و این حرف و حکایت در میان نبی مد و ضرب زد و قلع می نشت

پس اسرار این معاملات که حق تعالی با خاصان خود می فرماید و با هر کس از ایشان
برنگی بگوید که می کند بسیار دقیق و بار یک مد که ذهن هر کس را نمانی رسد
لند محققین این قسم اسرار را حواله به علم الهی نمایند و نه تا شوش بر زبان بیاورند

جواب از محقق

شاه صاحب در مدد کتاب گفته در ذیل التماس خمس و صد

جواب این تقریر بنی نظیر خویش در حکم حق تعالی در قسم چنین فرموده اند
پنجم آنکه احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند این همه در کتب معتبره
شعیه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن نمی رسد چرا که

احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاید دلیل فساد

استیضا پس شام صاحب که درین قصه باوصف تاویل درود و دلالت
بالآخره لیا شده آهنگ دیگر آغاز نداده اند که اسرار این معاملات که

حق تعالی با خاصان خود میفرماید بسیار دقیق و بار یک مد که ذهن هر کس
نمانی رسد لند محققین این قسم اسرار را حواله به علم الهی نمایند چو این چاره نشینان

حضرت نداده اند که در امثال این معاملات که امر را آفتاب بسیار روشن و پاکیزه
اند که ذهن هر کس را تا غیر سوء الفهم نمی نمایند بلکه خود مرکب و دلیل مذکور شده
شبهه قطع می شود که احتمال و دلیل را راه ندهند و گویند که هر چند همیشه
در کتب معتبره شیعه موجود است اما تا ویلی داشته باشد که ذهن با آن
نمی رسد زیرا که احتمال تا دلیل در وقت مناظره دلیل مجرب و بیارگی است و ظاهر
جمله نادانی انتی همانا بسبب بعد سافت از آنیم در صدر کتاب فاده
فرموده بودند قطعی رود و در دیگر تو میر و در دیگر شیعه است و باب توضیح
تا دلیل شان علی الاطلاق در هیچ مورد بعد از حضرت بزرگوار خفیه
فقط دفع فیه در همین مناظره خود مصداق این کلام خویش گوید و بداند
که احتمال تا دلیل در وقت مناظره دلیل مجرب و بیارگی است و تا در جمله نادانی
و التزام تناقض و تناقض خود از معمولات این بزرگ است که در اکثر
مقامات این گفته جلوه نمودار در دیگر اشیا که بنا بر این مقام می گزایم و
عذری و حاجی از جانب ایشان می گزیم که هرگاه حضرت تفاوت یکدیگر و سطر هم

این عادت خویش را نگذارند چنانکه قبلاً ازین معلوم شد پس اگر بعلین دست
بمید که از صد رکعت بکشد و ششم ظاهر است این سر ششم از
دست ندهد عجیب نباشد باین غور و تامل است که کجا فرق یکد و فقره
و کجا اینقدر بعد و فاصله پس هرگاه آن قریب طریق معموله خویش را نگذارند
باین بعد چرا باید گذشت ؟

وصف کلام تو ازین پیش نیست هیچ خیالت ز پس پیش نیست

سوال سیزدهم از محقق

شاه صاحب در باب دهم ص ۲۲۱ محقق در ضمن بقیه مذکور فرمود
و دعوی همیه از حضرت زهرا و شهادت دادن حضرت علی دام امین حسن
علی اختلاف الروایات در کتب اهل سنت و اسلام وجود نیست بعضی از مفتربات
شیعه است در مقام الزام اهل سنت آوردن جواب آن طلبید کمال
سفاست است نفعی بقدر الحاجة -

جواب از محقق

شاه صاحب در کید شخصیت و هفتم ص ۵۹ محققه در جواب است
 مردی از بن عباس ^{رضی} التی علیه السلام قال ان الله قد فرغ من
 فاطمه و جعل الارض صلا قها جواب این کلام خود چنین داده اند
 که در کتب شیعه و سنی دعوی رثت مذکور است یا دعوی هبیت
 بود و منصوص است حاجت ادعای رثت در همه مفاصل نبود بلکه تمام زمین را ملک خود
 می فرمود نه حق و جواب دیگر در باب دو از دهم مقدمه ششم محققه
 چنین داده اند که ابو بکر فدک را از حضرت فاطمه ^{رضی} بگرفت خود و در
 ملک خود بنیاد کرده بلکه منع میراث یا منع بقیه تمام نموده انتهی پس اگر
 دعوی هبیت از حضرت زهرا ^{رضی} شده بود حضرت ابو بکر منع آن چه طور نمود
 ما شاهد شد در باب هم چون مقصود دفع طعن از خلیفه زمان بود مطلقاً
 انکار دعوی هبیت از حضرت زهرا ^{رضی} فرموده این دعوی بیخبر و غیبه که در کتب
 اهل سنت اصلاً موجود نیست نیز نموده اند و در کید شخصیت و هفتم ص ۵۹
 غرض اصلی شاه صاحب ابطال فضیلت حضرت زهرا ^{رضی} است مع ذلک لازمی نیست

درین مقام و نیز در مقدمه ششم عالمیست و اعتراف به نبوت دعوی است
 و همه هر دو نموده اند پس اگر دعوی همه و ارث از حضرت زهرا در مقام
 الزام هستند آوردن و جواب آن طلبیدن کمال مقام است خود
 انصاف فرمایند که جواب دادن هستند خصوصاً خود جناب ایشان باین
 دعوی همه و ارث هر دو یا وصفت انکار قطعی آن چه میراث است پس کیجا
 درین کلام صدق نظام که دعوی همه و ارث از حضرت زهرا در کتاب هستند
 اصلاً موجود نیست محض از مفتریات شیعه است و جای دیگر درین کلام
 که در کتاب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی همه آن
 نحو از نه باید کرد و هر دو را در میزان عدالت شایسته است یا نیست
 و علاوه بر مخالف هر دو کلام تصدیق دعوی همه که آخر از مفتریات
 شیعه سروده بود و نموده از زبان مبارک جناب ایشان باید شنید
 پس حقیقت این دعوی صحیح و ادعای صریح از مفتریات کفایت میکند بلکه
 امر حق بود که اول آنرا بقتضای مصلحت معلوم پوشیدند و در صد و شصت

اگر در خواب یا آخر براه عنایت و محبت که با حضرت سیده وارثه مصلحت در
اطمینان امر حق و بدسترس

خز صاحب تحفه که بکین باشد و با امر یکپایم ندیدم و دوا داشته باشد

سوال چهاردهم از تحفه

شاه صاحب در باب ششم بحث از حدیث صحیح ۲۵۲ تحفه در ذکر

غلوهای شیعی می فرماید غلو چهارم آنکه گویند انبیاء پس و حضرت امیر

خواهند بود و ایشان پیش از انبیاء خواهند رفت و در روز قیامت

و متمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است در کافی عن ابی الحسن

المعروف عن ابی جعفر قال قال میر المومنین علیه السلام لا یثقل

الا احمد صلی الله علیه و الله و سلم و نیز روایت فضل بن شاذان

و کتاب القائم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله

قال قال میر المومنین علیه السلام علی است بر الکوفه و ما

یتقل به الا احمد صلی الله علیه و الله و سلم و ان جمیع الملئکة

والرسل والروح خلفنا انتهى وغيره وروایات بسیار
درین مضمون ساخته اند لکن همه مخترع و مفتری الی ان قال واین اخبار
احادیث غیر از کذاب چند آثار کسی نیست اندرین مطالب عمده که منابع
عظامه اند چگونه کفایت توانند کرد انقی عبارت بقدر الضم ورة

جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این کلام در همان مقام بعد از بیان سطر و شطر پنجم
ص ۲۵۵ تحفه چنین داده اند که است مصطفویه یا الامام شین
از جمله مردمیست داخل خواهند شد و هر بنی همراه است خود خواهد بود اما
گزارگاه تنگ بل صراط آنها را بگزارانند پس این است سائیل از ابیانه عجیب
پیشتر و دخول نیست نصیب خواهد شد انقی مقام انصاف است که
اولاً در غلو چهارم پسرد بودن حضرات انبیاء و پیش رفتن حضرت علی رضی
را انکار بحجت نموده در وایاتی که درین مضمون وارد است همه را از اعتبار
احادیث مخترع و مفتری و رواة آنها را که از جمله نقه احمد بن محمد بن یعقوب کلینی است

علیه الرحمه کذاب چند فرموده این نمیدانم دیگر هم برین طعن فرموده اند
 که این جناب را عاود برین مطالب عمده که اسماء عقائد اند چگونه گفت
 توانست کرد و غایب را ابتدا نمی علونیم که چندان تفاوتی از قول اول است
 ندارد همین مضمون سپرد بودن اینها و پیش فتن این است که محض از خوشی
 و طلاق سالی و دو ملاقات و غیره و اثری که بر ضعیف هم باشد این
 باشد است او انموده اند که این است را پیش از تبیین بهیت پیغمبر و قول
 بهیت نصیب فرمود پس قطع نظر از تناقض کلام که امر معمولی است متضمن
 آن در هر عاقلی که مقتضای حال است و ترک عادت محال از حضرت
 صاحب و مقتدرین شان پرسیدیم که اگر حضرت امیر و عقیده ایست
 ایشان از احاد این است هم که متقی و فاسق و مومن و منافق نه بر یک طرف
 بلکه چند فرق خواهند بود و کمتر و بمقدار تر بوده اند که این است نصیب
 حضرت پیغمبر پیش از دیگر انبیا بهشت رود اما حضرت امیر نصیب حضرت پیغمبر
 هم و قول بهیت نصیب شود به سبب تفاوت ره از یکجاست که با

آیا مقتضای حسن عقیده است بجهت شکستگی راین حضرت ابو سنان را
 زین پیش روز که آیات محلات نماز سحر را در این فرموده اند همین است که آنجا
 بر اعداد است هم که منقصری از محالات و صفات ایشان گذشت نه شمارند و
 گویا مساوات بلکه تمل مت حضرت پیغمبر هم انکار نمود و الا با وصف او
 پیشین فتن این است در پیش فتن حضرت امیر این بحث و شخص و تفاوت و
 که گویا این است خود اوصاف دهند که اگر پیش روی حضرت اینها از فضیلت
 نیست در حق حضرت امیر چرا انکار کرده اند و اگر نسبت فضیلت است
 هر دو جا است بلکه آنحضرت نسبت باین است بآن فضیلت لایق و قاطع
 بود که از حضرت امیر تا دیگر امتیان حضرت بشیر و ذری فرتی که هست
 مسلمانی پوشیده نیست پس این است را بر دیگران بنیامقدم و داشتن
 و آنحضرت را لایق تقدم نه انکاشن خود و بفرمایند که انشا آن جهت
 بعضی علی است که از تقلید لایق اختلاف بیان شاه صاحب شن و منقول است
 هر قدر پیشرفت داشت بهر جهت در این است هر قدر رسید تو به قدر رسید امین

آخر المقالة فی خاتمه الرسالة

الحمد لله الذي جعل في هذه الرسالة ما لم
 اينك بخدمت شريف حضرت مخاطب مثالش گذارش است که مخفی
 بالاسم ربانی درین ضعف و ناتوانی که چون موضعیت بوده و کاسیلمانی
 نموده این گفته میاید از تحفه قدسیه شاه صاحب امر و مشکیش حضرت
 مخاطب حضور ما و دیگر حضرات الهیست عموماً نموده میگوید که این هدیه
 هشتم را قبول فرمایید و تعریفی بر دیگران به تحفه نموده اند نمایند که چه
 سوال و چه جواب بهر حال شاه صاحب است روح و قبح را درین راه است
 که روح آن در حقیقت روح اخلافت است و قبح آن فی الواقع قبح مولف
 و مولف و الا صفات پس ازینا در گذشته و بتوبه تمام متوجه گشته این
 تحفه منقلبه که مصداق جعلت علیها سافلهاست پیشتر در حال
 ملاحظه فرمایید و بلا فکر تقدیرین دعوی قیام نمایند که این دعوی مثل دعوی شاه صاحب
 نیست که انچه درین تحفه نوشته شود از کتب شیعه نوشته نشود و کتب الهیست

را داخل نباشد با اینهمه مقامات بسیار نقص این عهد و کذب این مردی را
 و اگر احدی از او کینه داشت را بر خوش من عقیدت جناب شاه صاحب
 هوس تو حیه تاویل قول مختلفه ایشان آمده و تخریر جواب این رساله کند باید که
 خود را از نهایت بیجا تعصب نارد و کسی دشنه سخنی بنمید و در حیثیات
 پسندیده نگارد و از حرفهای مفت و تاویلات بار ده و رکیکه خود را
 باز دارد که متر جواب صواب پیش ولی الالباقابل التفات و خطای او بود
 یا جمله الناس خیف از عقلای زمانه و متصفین فرزانه غیر ازین نیست که این
 اختلافات شاه صاحب را که درین وجیزه را نموده ایم بنظر حقیر نیستند
 و از طرفین امادات جناب شان ازین صفت خوشه بامی متکاثره بچین و با
 تعصب و انصاف براه انصاف گویند که هر که بنفس نفس خود مصد رحبت
 تناف و تناقض باشد و ازین است که بهیروز نسبت بعد از شیه طعنه ای
 بهیروز مثل تناف و تناقض و کذب دروغ نموده سینه و بگر اما بنه بخراشد
 آری انیم حرمه چون بزرگ است که آنچه خود دارد نسبت بدگران می آرد

چنانچه در مرقه پانزدهم محقق و عین علمای شیعه میفرمایند که در این
 کتاب این سخن ایشان بری نیز و آبروی ایشان بر خاک نزلت می یزد
 و در باب پنجم محقق فادوی نمایند که قاعده دروغگو یا نسبت که اگر در
 قصد و الاصله روایت مخالف عقیده ایشان در خواست می کنم با کسی
 و چون تقریب بکر همان روایت را از آنکه چیزی که کذب ایشان باشد
 ظاهر میشود و در باب ششم محقق میفرمایند و این قسم تناقض و تناقض در
 ادب لایق بن فرقه از منزه است و شیخ این باب یومی درین علت است
 همه است و همچنین در بابی بسیار غیبت علمای کبار از جناب ایشان فرمود
 که احصاء آن درین وجیز و دشوار است و این شواهد ملازمه که بطور موقوعه آمده
 از بسیار از محقق ذکر کرده ایم ملازم ترین آنهاست و چون غیبت عموم
 حرام است خصوصاً غیبت اکابر دین علی الخصوص نبوت و توحید لکن اندیشه
 آن بود که باستقامت شاعت این بزرگان از اشتغال طبع خدمت صاحب
 زنده تر از آنچه نسبت باین حضرات فرموده اند مرکب امری خلاف عادت

و وضع شوم داین عذر معقول نزد ارباب انصاف مقبول باشد اما
 میراد فراموشی گفت لسان و ضبط قلمه پرداخته گفتایر نقیب هر سه نفر در
 محبت صاحب بهنوائی مشهور کماثلین قتل ساخته می گویم که
 بتائید از روی ثبات و تناقض کلمات طبعیات جناب ایشان با آنچه در التزم
 مختصرا بکرات و مرآت درین وجیزه با ثبات مسدود خود مصداق این
 دشمنای پربشمار خود گردیده اند که از هر طرف کذب بن علی بیان
 می نمایند و آبرودی دروغگو یان بر خاک دولت میریزد زیرا که قاعده
 دروغگو یانست که اگر از ایشان بالقصد و الاصله روایت مخالف
 عقیده ایشان در خواست می کنم ایامی کنند چنانچه روایت دعوی باشد
 حدیث در حضرت زهرا از ایشان در خواست کردم اما که دعوای چون
 بتقریب دیگر همان روایت را دادا کنند چیز که کذب ایشان باشد ظاهر شود
 چنانچه بتقریب بطلان صدق آن معصومه همان روایت دعوی است
 بلکه از هم ادراک دعوای هر یک که کذب ایشان باشد ظاهر شود چنانچه از روایت

پیشتر فتن حضرت امیر از انبیا در پشت از ایشان در خواست نمودم اما کردند
 و چون بتقریب فضیلت این است و این روایت پیشتر فتن این است از انبیا
 و اگر در هیچ کس که بایان باشد ظاهر شود و این قسم منافست قبض
 و در هر یک در احوال این در خواست و این سر تا پاست و شاه غمخوار
 درین علت است و هم است پس که درین متن منقذ ظاهر و هوید است
 قدرت تمام و مطلق و متقلب القلوب بر حق و بدنی است که آنچه در حق
 کار بر شیع خلافت مطلق انکار فرموده بود و در حق تأیید و در حق ایشان

در بیان بیست

چون خدا خواهد که پرده کسین رود
 میانش اندر طعنه نیکان برود
 این است مختصر از الزام این عزیز و الا مقام والله عز و جل
 ذوات مقام و تخت کلام علی حلال الملک العلام و صلوات سلیک نام
 و الله الکرام و هو الموفق
 بقره حق للاثما و خوشیدرم

فہرست مختصر مژدہ کان سید محمد تقی بن پیر علیہ ص

وضوح ہو گا کہ تین کی و کان میں تمام علوم و فنون کی کتاب ذریعہ فروخت کے لیے موجود
کی تو بقدر کتابین فراہم ہیں کہ ہر کتاب کی اپنی فراموشی کی بن شاید کوئی کتاب سب سے ہو جو بار بار طلب
بلکہ اور تاجر کو ہر طرح تاجر اور ہر طور کا مال سکتا ہے یہی کے معاملات خط و کار و حوالی کی طرح ہو گیا
ساختہ لکھنؤ میں مکتبہ عمارت و دروغ و مہر و عین کے و غرض و بیاری اور دیگر کتب غیر ذیل سے دہ

نام کتاب	تہت	نام کتاب	رقم	نام کتاب	رقم	نام کتاب	رقم
ادب عالم افزا	۱۱	نار و دانت لکھ	۱۲	ارشاد انیس	۱۳	نظم السکر	۱۴
ہر دو جلد	۱۵	ذوق التورین	۱۶	تہذیب و پائے	۱۷	اسرار الہدی	۱۸
دری طاعت	۱۹	آب و حیات	۲۰	سینت صائم	۲۱	زود ہر حوا	۲۲
در سہولت	۲۳	عرب المبین	۲۴	سوار اسبیل	۲۵	عالم الہدی	۲۶
در شفا	۲۷	سفنہ النجات	۲۸	آداب الحکام	۲۹	قلم و قلم	۳۰
در سب	۳۱	سینت	۳۲	فحاشا القیامہ	۳۳	دفعہ و بدل	۳۴
جلد اول	۳۵	اسرار و حکم	۳۶	نظم السکر	۳۷	نظم السکر	۳۸
دلہ صاحب	۳۹	حصن حصین	۴۰	نظم السکر	۴۱	نظم السکر	۴۲
جلد دوم	۴۳	عین الیقین	۴۴	سینت قلم	۴۵	نظم السکر	۴۶
شرح زیارت	۴۷	عین الحیات	۴۸	بحال الارباب	۴۹	سینت قلم	۵۰
ایمہ ہر جلد	۵۱	عین الامان	۵۲	ذوق التورین	۵۳	نظم السکر	۵۴
حالات قابل	۵۵	مناقب الارباب	۵۶	مراۃ الایات	۵۷	نظم السکر	۵۸
نظم السکر	۵۹	ذوق التورین	۶۰	نظم السکر	۶۱	نظم السکر	۶۲
نظم السکر	۶۳	ذوق التورین	۶۴	نظم السکر	۶۵	نظم السکر	۶۶
ذوق التورین	۶۷	نظم السکر	۶۸	نظم السکر	۶۹	نظم السکر	۷۰
ذوق التورین	۷۱	نظم السکر	۷۲	نظم السکر	۷۳	نظم السکر	۷۴
ذوق التورین	۷۵	نظم السکر	۷۶	نظم السکر	۷۷	نظم السکر	۷۸
ذوق التورین	۷۹	نظم السکر	۸۰	نظم السکر	۸۱	نظم السکر	۸۲
ذوق التورین	۸۳	نظم السکر	۸۴	نظم السکر	۸۵	نظم السکر	۸۶
ذوق التورین	۸۷	نظم السکر	۸۸	نظم السکر	۸۹	نظم السکر	۹۰
ذوق التورین	۹۱	نظم السکر	۹۲	نظم السکر	۹۳	نظم السکر	۹۴
ذوق التورین	۹۵	نظم السکر	۹۶	نظم السکر	۹۷	نظم السکر	۹۸
ذوق التورین	۹۹	نظم السکر	۱۰۰	نظم السکر	۱۰۱	نظم السکر	۱۰۲

CAL

ACC. No.

4913

ریاض الحسن
کتب منتقلیہ

کتابخانه اسلامیہ

لکھنؤ

ریاض الحسن
کتب منتقلیہ
۱۳۱۱ھ
۵۵۲



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

